

برای مقابله با این خطر بزرگ يك نهضت عظیم فرهنگی لازم است

هشدار بتمام پدران و مادران !

امروز دیگر برای هیچکس این حقیقت دردناک پوشیده نیست که عوامل فساد از هر سو نسل جوان ما را احاطه کرده و آنها را دسته دسته بسوی تباهی میکشاند .

این نسلی که باید رسالت بزرگ تاریخی خود را در حفظ این کشور که نسل درآینده نزدیک انجام دهد چنان غرق گناه شده است که هیچ حد و مرزی را برسمیت نمیشناسد .

درست است که فساد کنونی منحصر بنسل جوان نیست بلکه همه طبقات را فرا گرفته ، و در میان طبقه جوان نیز افراد با ایمان و صالح فراوان هستند ، ولی از آنجائی که امید ما به « نسل جوان » بیشتر است ورنه پذیرای آنها بر اثر قلب پاک و روح بی آلاشی که دارند زیاد تر میباشد تکیه بحث ما بیشتر روی آنهاست .

در برابر این وضع اسفانگیز و رقت بار با اینکه سر و صدا و هیاهو و نوحه سرائی فراوان شده ، اما بدبختانه مانند بسیاری موضوعات دیگر ، مطلب از دایره حرف تجاوز نکرده و تقریباً هیچ قدم مثبتی برداشته نشده است .

البته این فساد و انحراف فکری و اخلاقی منحصر به مملکت ما نیست بلکه در کشورهاییکه با اصطلاح جزء پیشرفته ترین ممالک جهان محسوب میشوند مانند کشورهای سوئد ، فرانسه

انگلستان و آمریکا مسئله طغیان و سقوط جوانان در دامان فساد مسئله روز شده است .

بلکه فساد و طغیان جوانان در این کشورها از کشورهای شرقی که بقول آنها در حال رشد و توسعه هستند بر مراتب بیشتر است ، جوانان ما نیز بهمان نسبت که از نقطه های تاریک و منفی تمدن آنها کورکورانه تقلید میکنند آلوده تر میشوند .

این وضع از روی بک حقیقت ، پرده بر میدارد و ثابت میکند که طغیان و انحراف عده ای از جوانان ما نهمعلول «فقر» است و نه «بی سوادی» زیرا آنها که با سواد تر ندوزند گانی مرفه تری دارند آلوده تر و گناهکارترند !

گاهی همان جوانان تحصیل کرده و باصلاح متمدن اروپائی و امریکائی دست بحركات جنون آمیزی میزنند که هر بیننده ای را حیران و وحشت زده میکند : در و پنجره و شیشه ها و صندلیهای کافه ها و رستورانها را بطرز وحشیانه ای خرد میکنند ، حریقهای موحش عمدی در نقاط حساس شهر ایجاد میکنند ، نظم خیا بانها را با حرکات وحشیانه دستجمعی خود بهم میزنند ، بدون جهت به پلیس و مأمورین انتظامی حمله کرده آنها را مجرور و میسازند ، بخوابگاه دختران حمله نموده و دیوانه وار لباسهای آنها را پاره میکنند و مانند اینها ... (۱)

بک مطالعه دقیق روانی ثابت میکند که آنها واقماً دیوانه نیستند ، بلکه انرژیهای اضافی فراوانی که در روح و جسم بک جوان وجود دارد و میتواند منشأ همه گونه فعالیتهای سودمند اجتماعی گردد بر اثر بدآموزی و عدم رهبری صحیح ، باین راههای خطرناک کشیده می شود .

وجود جوانان مانند کوههای وسیع و آگیری است که بر اثر بارانهای مداوم سیلابهای عظیمی برآه میاندازد ، اگر در برابر این سیلابها سد بندی صحیحی شود زمینهای بایر را آباد و شهرهای تاریک را با نیروی برق خود روشن خواهد ساخت .

ولی اگر سد بندی در برابر آن نشود زمینهای آباد را ویران و شهرها و آبادیها را درهم می کوبد .

انرژیهای اضافی و نیروهای سرشار وجود جوانان که فعالترین و مفیدترین سرمایه های انسانی است نیز بر اثر عدم رهبری صحیح در اجتماعات کنونی بصورت بک قدرت و وحشتناک تخریبی درآمده است .

(۱) تمام این حوادث در سالهای اخیر در کشورهای اروپائی و امریکائی رخ داد و در

چراغ نداشتند ،

بدبختی در اینست که امروز حتی از رودخانه‌ها و آبشارهای کوچک برای تواید برق و کشاورزی استفاده میشود و حتی ب فکر بهره برداری از نیروی جزر و مد دریاها افتاده اند . ولی از این نیروهای عظیم انسانی نه تنها استفاده نمیگردد بلکه باید همه سال ملیونها صرف ترمیم خرابی های ناشی از سوءاستفاده و مصرف غلط آن گردد .

* * *

عامل اصلی این بدبختی بزرگ چیست ؟

پاسخ این سؤال را در یک جمله کوتاه میتوان خلاصه کرد : **بدآموزی ؛ عدم درک صحیح مفهوم آزادی و تمدن ، توسعه و مسائل فساد ؛ و عدم رهبری صحیح ، این چهار موضوع عامل اصلی این وضع اسف انگیز میباشند .**

نمونه واضح بدآموزی همین فیلمهای رسوای سکسی است که آلوده ترین و کثیف ترین صحنه های شهوترانی و بی بندوباری جنسی را با مهیج ترین صورت نشان میدهد ، **فیلمهای جنائی و پلیسی جیمز باند ها !** و مانند آنست که یکی از منابع فکری و آموزشی جوانان در موضوع جنایت میباشد .

در گوشه و کنار اجتماع امروز ما قیافه **پسران دختر نما !** بالباسا و آرایشهای زنانه با گردن بند و دست بند طلا ، و احیاناً باموهای ژولیده و انبوهی ، شبیه وحشیان جنگلهای و آمازون ، که خود را بسبک « بیتلها » آرایش کرده اند بچشم میخورد که همه بدون استثناء در مکتب آن فیلمها تربیت شده اند و از آن الهام گرفته اند !

اوقات این دسته جوانان منحصرأ در سینماها و کاباره ها ، دخمه های تاریک زیرزمینی که یک مرکز قرون وسطائی برای انواع فساد و عیاشی است ، میخانه ها و قمارخانه ها ، چشم چرانی و متلک گفتن بدختران و کوشش برای منحرف ساختن و ربودن آنها ، صرف میشود .

نه از زندگی چیزی میفهمند ، نه شرافت برای آنها مفهومی دارد ، و نه مذهب و کشور و استقلال و اجتماع میدانند چیست ؟

همینا هستند که سرانجام برای تأمین مخارج سنگین این هوسرانیهای بی حساب دست به تشکیل باندهای دزدی ، قاچاق مواد مخدره ، و مانند آن میزنند ، و اگر دل و جرأت این کار را نداشته باشند با اعمال ننگینی تن در میدهند ، و هنگامیکه راههارا بروی خود بسته بینند دست بخود کشی میزنند ! .

این تنها یک گوشه کوچک از بدآموزیهائی است که در اجتماعات کنونی صورت میگیرد ، در مورد انواع دیگر بدآموزی ، و همچنین آزادیهای غلط ، توسعه و مسائل فساد ، و رهبریهای

نادرست هر يك سخن بسیار است که فعلاً مجال آن نیست .

* * *

اینها همه بیان درد بود ، علاج چیست ؟

آیاتنها نوحه سرائی و اظهار تأسف کافی است ؟ آیا اگر هزاران سال اینگونه دردها را بازگو کنیم و تکرار نمائیم و افسوس بخوریم بجائی میرسد ؟ بدیهی است نه .
در برابر تمام این بدبختیها يك چیز مایه امیدواری است و آن اینکه خوشبختانه این درد را همه بخوبی احساس کرده اند (حتی آن دسته از جوانانی که قربانان آن وضع نابسامان هستند) و عوامل اصلی آن نیز شناخته شده و لذا راه درمان روشن است اگرچه از نظر عمل مشکل مییاشد .

بعقیده ما قبل از هر چیز باید **نیروی ایمان** را در دلهای جوانان زنده کرد تا در پرتو آن شخصیت خود را باز یابند و بر اعصاب خود مسلط شوند و يك نیروی کنترل کننده در درون آنها بوجود آید و بدنبال آن نهال اخلاق و فضیلت در وجود آنها بارور گردد .
تمام پدران و مادران - و حتی خود جوانان - باید برای مقابله با این خطر بزرگ که آینده بلکه امروز آنها را تباہ میکند ، پیاخیزند و در انتظار دیگری نشینند .

نخستین گامی که در این راه باید برداشته شود دست زدن به **يك نهضت عظیم فرهنگی** است ، فرهنگ مهمترین سنگری است که میتوان در پناه آن با این خطر بزرگ جنگید . این موضوعی است که بارها آزمایش شده و نتایج مثبت و غیر قابل انکاری داده است .
امتیاز بزرگی که این وسیله مبارزه بر سایر وسائل دارد اینست که جنبه **پیشگیری** دارد نه **درمانی** ، یعنی پیش از آنکه جوانان آلوده شوند آنها را از چنگال عوامل فساد نجات میدهد و بهمین دلیل نقش مؤثرتری میتواند داشته باشد .
خواهید گفت این کلی گویی نیز بدردمیخورد ، نهضت عظیم فرهنگی یعنی چه ؟ و چگونه باید بوجود آید ؟

ولی توجه داشته باشید که این نقشه کلی را باسانی میتوان پیاده کرد . فرهنگ باید بدست مردم سپرده شود ، بدست پدران و مادرانی که مسلماً برای تربیت فرزندان خود دلسوزی بیشتری دارند .

روشنتر بگوئیم : امروز در بسیاری از شهرستانها گروههای فرهنگی مختلفی که بعضی نسبتاً وسیع و بعضی کوچک است تأسیس شده و دبیرستانها ، دبستانها ، کودکستانهایی زیر نظر

این گروه‌های فرهنگی بوجود آمده که تعلیمات فرهنگی را بطور کامل، **آمیخته با تعلیمات عالی اسلام** و مسائل اخلاقی ب جوانان می‌آموزند و آنها را با سلاح علم و دانش هماهنگ با ایمان، مجهز می‌سازند.

بسیاری از این مدارس زیر نظر روحانین روشن فکر اداره میشود که نمونه آن‌ها در تهران، مشهد، قم، اصفهان، آبادان، اهواز، تبریز، خرمشهر، شیراز و سایر شهرستانهای دیگر می‌توان مشاهده کرد.

گرچه این گروه‌های فرهنگی نسبت بمیزان احتیاجاتی که وجود دارد هنوز بسیار کم است ولی نتیجه بعضی از آنها بسیار **رضایت بخش و عالی** بوده و گذشته از اینکه با روزارت فرهنگ را سبک کرده‌اند، جوانانی دانشمند و مسلمان و مؤدب و سربراه با اجتماع تحویل داده‌اند کسانیکه از نزدیک با بعضی از این دبیرستانها در تهران و مشهد و قم و بعضی شهرستانهای دیگر تماس داشته‌اند این حقیقت را کاملاً تصدیق میکنند.

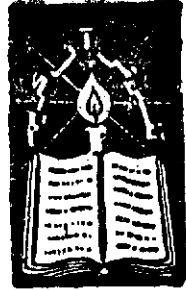
البته در کار بعضی از آنها هنوز نقائصی وجود دارد که باید تدریجاً برطرف گردد، ولی در هر صورت این **یک جهاد مقدسی** است که بر همه مسلمانان اعم از مردوزن، پسر و جوان واجب است با تمام قدرت در راه آن بکوشند و برای تشکیل و توسعه و تکمیل اینگونه مدارس از هیچگونه فداکاری مضایقه نکنند.

اینکه می‌گوئیم «واجب» راستی «واجب» بمعنی حقیقی و شرعی است و یک دین بزرگ انسانی و مذهبی میباشد که برگردن همه در برابر نسل جوان کنونی خواهد بود، و کوتاهی در این مورد مسلماً گناه محسوب میشود.

باید اینگونه گروه‌های فرهنگی آنقدر توسعه یابند که تمام فرهنگ کشور را شامل شود و عملاً فرهنگ بدست مردم - مردم با ایمان و دلسوز و بیدار - سپرده شود.

دولت هم باید همه گونه تسهیلات را در این راه فراهم سازد زیرا نفع این مدارس در درجه اول عائد کشور و استقلال مملکت میگردد، چنین افراد با آن تربیت هستند که میتوانند در برابر انبوه مشکلات بین المللی و داخلی که ممالک جهان عموماً با آن روبرو هستند کشور خود را حفظ کنند نه آن افرادی بندوبار و هوسباز و بی‌ایمانی که جز به وسائل شهوترانی خود نمی‌اندیشند.

ما بعنوان انجام یک فریضه مذهبی و انسانی موظف بودیم بتمام هموطنان هشدار دهیم و گوشه‌ای از راه حل مشکل بزرگ «نسل جوان» ارائه نمائیم، **این شما و این وظیفه دینی و وجدانی شما!**



قرآن، خدا را چنین معرفی میکند

۳ - هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ .

: او است ازلی وابدی ، دلائل وجود او ظاهر و روشن ،
کنه حقیقت او پنهان ، او تمام چیزها دانا است .

جهان پهناور با قیافه‌های گوناگون و مناظر مختلف ، در برابر دیدگان کنجگاوها
جلوه‌گری میکند ، هر روز ملیونها پدیده طبیعی در این جهان لباس هستی بخود پوشیده ، و پی
از گذشت زمانی ، بدست نیستی سپرده میشوند .

در فصل بهار ، فصلی که جهان طبیعت ، تجدید حیات میکند ، میلیاردها گیاه لباس سبز
بر تن کرده با مناظر گوناگون زینت بخش صفحه هستی میگردند ، اشعه حیات بخش خورشید ، جوش
چشمه‌ها و فرود آمدن باران و ددها عامل دیگر ، باعث پیدایش حیات در گیاه و نبات میشوند .

نظری به جهان جانوران و جانداران بیاندازیم ، در طول سالیان درازی دسته‌های
مختلفی از جانداران در این کره خاک پیداشده ، قسمتی از آنها از بین رفته ، و دسته‌ای از آنها
بجامانده اند .

کره خاک ما پس از تحولات زیادی از یک توده آتش بصورت یک سیاره قابل زیست
درآمده است .

بشر در این چشم انداز وسیع خود ، برای هر پدیده طبیعی ، یک علت طبیعی فرض کرده ،
و برای آن علت طبیعی ، یک علت طبیعی دیگر ، و همچنان ...

او در این راه بقدری موفقیت بدست آورده که میتواند ، حوادث و پدیده‌های عصر کنونی
را بحوادث و پدیده‌های دورانی خیلی پیش ارتباط دهد ، و همه گونه تحولات موجودات زمینی
و آسمانی را در هر دوره‌ای با یک سلسله علل و امور طبیعی پیش از آن مدلل سازد .

ولی این پیشروی اوراق ناساخته ، و در نقطه ای به بن بست میرسد . و آن اینکه با خود میگوید : این نظام هستی ، این مجموعه ای که از میلیاردها علق و معالیل تشکیل یافته ، چگونه بوجود آمده است ، این نهاد طول این ادوار و قرون که از خود هستی نداشته ، و بالذات محتاج و نیازمند بوده اند ! !

او با خود چنین میگوید : ترقیات روز افزون علوم طبیعی جز این اثبات نکرده که این جهان توده ای از پدیده های مادی است ، که بطور عات و معلول بدنیاال هم آمده اند ، ولی بالآخره این مجموعه از کجا لباس هستی بخود گرفته ، و در زیر چه قدرتی باین صورت درآمده است . ولی خرد در برابر این سؤال گامی بیش نهاده با کمال شهامت و بطور جزم و یقین میگوید این نظام مرتب و پیوسته ، پرتویک قدرت ازلی است ، که او علت است ، معلول نیست ، غنی و بی نیاز است ، فقیر و نیازمند نیست ، دهنده و صانع است ، گیرنده و مصنوع نیست . خلاصه یک قدرت مافوقی در این میان است ، که حساب او از این سلسله جدا است ، و تمام نظام آفرینش با و متکی است . قرآن این قدرت مافوق را با صفات زیر معرفی مینماید :

خداوند ازلی است	هو الاول
خداوند ابدی است	هو الآخر
دلایل وجود او روشن است	هو الظاهر
کنه ذات او بر هیچ کس معلوم نیست	هو الباطن
بهمه چیز داناست	وهو بكل شیء علیم

اینک ما هر یک از صفات پنجگانه را مورد بررسی قرار میدهم .
هو الاول یعنی : او نخستین وجود است ، و عبارت دیگر او یک وجود ازلی است ، و منظور از ازلی بودن اینست که سرسلسله تمام موجودات بوده و نظام علت و معلول که در جهان آفرینش برقرار است ، در او متوقف میگردد ، و دیگر از آنجا تجاوز نمینماید .
 یعنی ما پدیده های طبیعی امر و زار به پدیده های دیروز از تباط داده ، و پدیده های دیروزی را اثر مستقیم پدیده های پریروزی میدانیم و همچنان

و در این سیر به پیشروی خود ادامه میدهم ولی بحکم خرد باید بنقطه ای برسیم ، که در آنجا این نظام وار تباط پایان یافته ، و فقط ، بنقطه ای برسیم که تنها علت باشد و بس نه معلول ، هستی او از خود او باشد ، تحت تأثیر هیچ شرائطی قرار نگیرد ، والا گر این سیر علمی و پیشروی فکری ما

همچنان بطور لاینقطع ادامه پیدا کند ، و این سلسله بطور مربوط و پیوسته پیش روند ، و در نقطه ای بطوریکه گفته شد ، متوقف نگردند در این صورت این سؤال پیش می آید :

سلسله ای که سراسر فاقد کمال و هستی ذاتی است ، و بهر نقطه ای از آن بنگریم ، احتیاج و نیازمندی بچشم میخورد ، چگونه این سلسله سراز «نیستی» در آورده و لباس هستی به خود پوشیده اند .

خلاصه اگر علت این نظام آفرینش و سازنده این کیان هستی ، مانند خود نظام ، هستی از خود نداشته باشد ، در این صورت این سلسله اعمار خالق و مخلوق ، در حداثت فاقد هر گونه وجود خواهند بود ، در این صورت چگونه آنرا بدست آورده اند ؟ !

از این نظر عقل فرض دیگری را پیش می کشد و میگوید باید در این سلسله يك غنی بالذات ؛ که هستی ذات او بوده ، و بمقامی متکی نگردد ؛ بوده باشد ؛ تا این سلسله نیازمند ، در برابر او سر تسلیم فرود آورده ؛ و هستی را از او بگیرند ؛ و همه اینها معلول باشند ، او علت ، او متقدم باشد ، دیگران متأخر ، او از نظر درجه و رتبه در سلسله قرار گیرد ، و دیگران در رتبه های بعد ، و بالنتیجه او اول الموجودات شمرده شود ، و باقی در درجه های بعد .

از این جهت قرآن ، خداوند را ازلی بمعنای نخستین وجود (هو الاول) از نظر سلسله وجود شمرده است یعنی اگر این نظام هستی را یکی پس از دیگری ملاحظه نمایم ، و بطور علت و معلول پیش روی کنیم ، بنقطه ای میرسیم که او اول سلسله ، و آفریننده این نظام است ، و موضوع علت و معلول در آنجا متوقف می گردد .

این یکی از تفاسیر ازلیت است ، و در سخنان امیر مؤمنان میخوانیم که آنحضرت خداوند را چنین توصیف فرموده : **الاول لا شیء قبله ، و الاخر لا غایة له** . یعنی نخستین موجودیست

که موجودی پیش از او نبوده ، و آخرین وجودیست که نهایی برای آن نیست . خطبه ۸۱ .

و نیز میفرماید : **الحمد لله الاول فلا شیء قبله و الاخر فلا شیء بعده** : سپاس خداوندی را که نخستین وجودیست که قبل از او موجودی نبوده ، و آخرین وجودیست که بعد از آن موجودی نخواهد بود .

تفسیر دوم برای ازلیت

بیان دوم برای ازلیت ، که از تفسیر نخست ، علمی تر و دقیقتر است ، اینست که ذات اقدس الهی ، وجود نامحدود و نامتناهی است ، کوچکترین حد زمانی و مکانی نمیتوان برای او قائل شد ، و محدودیتی از ناحیه ذات و صفات نمیتوان برای او اثبات نمود . او یک ذات نامتناهی است

با یک سلسله صفات نامحدود مانند علم و قدرت، و یک چنین وجود نامتناهی نمیتواند آغاز و انجام داشته باشد، آنچنان وسعت وجودی دارد که هرگز نمیشود برای او اول و آخر معین نمود، او فوق زمان و مکان، بالاتر از جسم و جسمانیت است، ذات و صفات او را نمیتوان با مقیاسهای حس، و اندازه گیریهای عقلی تحدید نمود.

در این صورت یک چنین وجود، نخستین وجودیست که ازلیت او ابتداء و آغاز ندارد، آخرین وجودیست که انتهاء و پایان ندارد.

این بیان، با بیان نخست فرق اساسی دارد، بیان اول روی این اساس بود، که سراسر نظام خلقت را، یک سلسله علتها و معلولها تشکیل میداد، ولی روی محاسبات عقلی بنقطه ای رسیدیم که این سلسله در آنجا متوقف گردید، اوقفط علت بود و معلول مقامی نبود.

ولی حقیقت تفسیر دوم بر اساس نامحدود بودن ذات و صفات ذات خداوند متکی است، و نتیجه مستقیم نامحدود بودن ذات و صفات این شد که خداوند نخستین وجودی باشد که آغازی برای او نباشد، و آخرین وجودی باشد، که انتهای برای آن تصور نشود.

امیر مؤمنان (ع) در کلمات خود باین تفسیر اشاره نموده و میفرماید: **الاول قبل کل اول**

والآخر بعد کل آخر؛ باولیته و جب ان لا اول له و باخریته ان لا آخر له:

نخستین وجودیست که قبل از هر وجودی بوده و آخرین وجودیست که بعد از هر موجودی خواهد بود، ازلیت او ایجاب میکند که مبدأی نداشته باشد، ابدیت او ایجاب مینماید که نهایتی برای او تصور نشود (خطبه ۹۷ - نهج البلاغه).

اما چرا خداوند از نظر ذات و صفات یک وجود نامتناهی است، برهان و دلیل این مسأله در کتابهای فلسفه و کلام بطور مشروح مذکور است.

هو الآخر: خداوند ابدی است

مفاد واضح هو الآخر، همان ابدی بودن خداوند ذوالجلال است، از آنجا که «ابدیت» نقطه مقابل «ازلیت» است، از دو تفسیری که برای ازلیت گفته شد میتوان دو تفسیر مختلف برای ابدیت بیان کرد.

۱ - خداوند ابدی است، یعنی آنچنانکه او در سلسله وجودات قرار گرفته است، همچنان او در مقام فناء موجودات امکانی، و پایان یافتن عمر جهان طبیعت، آخرین وجودیست که پس از فناء همه، وجود او محفوظ خواهد ماند.

زیرا وجودی که هستی از خود دارد، و با اصطلاح «واجب الوجود» است، وجود او هرگز فنا پذیر نخواهد بود.

۲ - خداوند ابدی است، یعنی يك وجود نامحدودی است که نمیتوان برای او پایان و انجایی تصور کرد زیرا تعیین حدود ، و داشتن آغاز و پایان از صفات موجودات متناهی است ، ولی يك ذات نامتناهی و نامحدود ، نمیتواند چنین باشد .

والظاهر : یعنی دلائل وجود او روشن است در این جهان از سلول و اتم گرفته ، تا برسد به نظام جهان بالا از منظومه های شمسی و کهکشانها ، و سحابیها ، همگی شاهد ذات او ، و گواه گویای صفات او است ، نظم شگفت انگیز جهان ، قوانین مرموز و پیچیده عالم طبیعت ، بالاخره نظم و ترتیبی که در سلول و اتم ، در يك برگ گیاه ، در سازمان يك جاندار حکم فرماست ، شاهد جهان غیب ، و دلیل وجود او است .

والباطن : حقیقت ذات او کنه صفات او بر کسی روشن نیست ، او با اینکه از نظر ثبوت روشن و هویدا است ، از نظر حقیقت کاملاً مستور و در افق اندیشه کسی نمی آید .

او بسر ناید ز خود آنجا که او است کی رسد عقل وجود آنجا که اوست

اکنون خواهید پرسید چرا خرد راه به درك حقیقت او ندارد . چرا کنه ذات و صفات او بر ما پوشیده است ، پاسخ این پرسش روشن است زیرا ما محدودیم او نامحدود ، مادر دل طبیعت پرورش یافته ایم ، وجود او فوق ماده و طبیعت است ، ماهمه چیز را با مقیاسهای زمانی و مکانی اندازه گیری مینمائیم ، او بهیچوجه تحت مقیاس و اندازه نمی آید ما آنچه دیده ایم یا جسم است و یا خواص اجسام ، دارای زمان و مکان ، تحت شرائطی وجود پذیرفته است ، در حالیکه او نه جسم است ، و نه از خواص اجسام ، نه زمان دارد و نه مکان ، تحت هیچگونه شرائطی نیست ، و چیزی بر او حکومت نمیکند .

روی این ملاحظات تصدیق خواهید فرمود ، درك حقیقت يك چنین ذاتی برای بشر محدود محال و ممتنع است .

وهو بكل شیء علیم : او بر همه چیز آگاه است از آنجا که در برخی از شماره ها در باره علم بی پایان خداوند سخن گفته ایم رشته سخن را در اینجا کوتاه کرده ، و نکته ای را یاد آور میشویم :

شما این معرفهای پنجگانه را که قرآن برای خدا بیان کرده ، با مطالبی که کتب عهدین در باره خداوند دارد ؛ مقایسه نمائید ؛ سپس قضاوت کنید، که کدام يك از جانب خداوند است .